

ابن خلدون در مقام تبیین‌گری: پوزیتیویست یا تاریخ‌گرا؟

غلامرضا جمشیدیها، علی بقائی سرابی

چکیده: این نوشتار به بررسی این معمای رایج در علوم انسانی و اجتماعی می‌پردازد که آیا ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری پدیده‌های کانونی دانش خود، پوزیتیویست است یا تاریخ‌گرا؟ در این راستا، ابتدا در قالب چارچوب مفهومی به بیان مشخصه‌های عمومی پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی پرداخته می‌شود. بعد با اتخاذ روش‌شناسی «مطالعات آسنادی» با استناد به آثار و زندگی‌نامه ابن‌خلدون و خوانش‌های ابن‌خلدون‌شناسان به بررسی بخش‌هایی از آثار وی که با هرکدام از مشخصه‌های تبیین‌های پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی موافق می‌افتند، پرداخته می‌شود. در نهایت در خصوص موضع ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری پدیده‌های انسانی و اجتماعی داوری می‌شود.

مفاهیم کلیدی: معماهای علمی، تاریخ، جامعه‌شناسی، روش‌شناسی، تبیین‌علمی، پوزیتیویسم، تاریخ‌گرایی، ابن‌خلدون.

مقدمه و بیان مسئله

اندیشه‌ورزان علوم انسانی و اجتماعی دست‌کم به‌لحاظ هدف میان «توصیف» و «تبیین» موضوعات مورد مطالعه خود قائل به تمایز معرفت‌شناسانه هستند. با این‌که در برخی موارد اندیشه‌ورزان علوم انسانی و اجتماعی با هدف «توصیف» موضوعات مورد مطالعه خود گام در وادی علم‌آفرینی می‌گذارند اما برخی دیگر که شاکله اصلی اجتماع اندیشه‌ورزان این علوم را مجله تشکیل می‌دهند، با هدف «تبیین» به وادی علم‌آفرینی گام می‌نهند. لیکن، در مقام تبیین‌گری موضوعات مورد مطالعه علوم انسانی و اجتماعی که از ویژگی‌هایی نظیر چندبُعدی بودن و چندلایه بودن برخوردارند، این اجتماع اندیشه‌ورزان به گرایش‌های علمی متعددی تجزیه می‌شوند که حاصل تبیین‌جویی‌های‌شان با عناوینی نظیر تبیین‌های علمی، تبیین‌های آماری، تبیین‌های کاربردی، تبیین‌های ماتریالیستی، تبیین‌های تاریخی، تبیین‌های تفهیمی، تبیین‌های انتخاب‌عاقلانه، تبیین‌های فرهنگی، تبیین‌های کمی، تبیین‌های کیفی، تبیین‌های قانون‌گرایانه، تبیین‌های تفریدی و غیره شناخته می‌شوند.^۱ اکنون در وضعیتی قرار داریم که چنین تصویری می‌شود حلقه اتصال این تبیین‌ها پوزیتیویسم^۲ و تاریخ‌گرایی^۳ است. به سخن دیگر، چنین پنداشته می‌شود که «تقابل این دو راهبرد تبیینی» پوشاننده کل تبیین‌های انسانی و اجتماعی در علم مدرن است (ترنر، ۲۰۰۶: ۴۶۲). ترنر بدین نحو بر اظهار فوق تأکید می‌کند که اگرچه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی از تبیین‌های بالقوه زیادی استفاده می‌شود ولی پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی دو نوع از «جامع‌ترین تبیین‌های تابه‌حال شناخته شده» هستند که برحسب «نوع هستی‌های در معرض تبیین» فواید بیشتری برای علوم انسانی و اجتماعی به‌همراه دارند. از دیدگاه او این دو نوع تبیین، نگرش‌های متفاوتی نسبت به جهان اجتماعی هستند و هرکدام قوت تبیینی خاص خود را دارند. از این‌رو، در مقام تبیین‌گری باید یکی از این دو راهبرد تبیینی را انتخاب کرد (همان؛ انکرسمیت، ۱۹۹۵: ۱۴۴). برخی از اندیشه‌ورزان نظیر «آگوست کنت» و «امیل دورکیم» موضع خود در این خصوص را کاملاً مشخص کرده و برخی دیگر همانند «کارل مارکس» و «ماکس وبر» از این کار امتناع کرده‌اند. انتظار عمومی از اندیشه‌ورزان این دسته از علوم این است که نباید مثل مارکس و وبر باشند که از طرفی دامن نوع‌گرایی و جهان‌شمول‌گرایی (دو ویژگی عمومی پوزیتیویسم) را چسبیده‌اند و از طرفی دیگر در برابر احتمالاتی بودن تاریخ (ویژگی عمومی تاریخ‌گرایی) سر تعظیم فرود آورده‌اند (ترنر، ۲۰۰۶: ۴۶۲).

در تاریخ اندیشه اجتماعی اسلامی نیز متفکرانی وجود داشتند که هم‌سنگ اندیشه‌ورزانی چون «آگوست کنت» دست به تبیین

۱. برای آگاهی از نمونه‌هایی از این دست تبیین‌گری‌ها در آثار ابن‌خلدون مراجعه کنید به: غراب، ناصرالدین (۱۳۷۶).

پدیده‌های انسانی و اجتماعی زده‌اند و از آن‌ها هم انتظار می‌رفت موضع خود در مقام تبیین پدیده‌های موضوعی‌شان را مشخص کنند. با این‌وجود کمتر کسی را می‌توان سراغ داشت که با این ادعا مخالف باشد که توان بالقوه سنت فکری اندیشمندان اسلامی در این خصوص هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. از این‌رو، غور در ادعاهای اندیشه‌ورزان اسلامی و درک دلالت‌های آن بر علوم انسانی معاصر اکنون یک ضرورت گریزناپذیر است (طباطبائی، ۱۳۷۴؛ قانع‌راد، ۱۳۷۹؛ نجفی و دیگری، ۱۳۸۱؛ فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲؛ منتظر قائم، ۱۳۸۵). در میان این اندیشه‌ورزان، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون چهره جهانی قابل تأملی است که کنکاش در وجوه و تأثیر آثارش اگرچه نادر نیست، اما لازم است حاصل آن‌ها در قالب مفاهیم و زبانی معاصرتر دوباره به عرصه علوم اجتماعی معرفی شوند.

ابن خلدون نیز همانند سایر اندیشه‌ورزان در معرض معماهایی علمی بوده است که برخی از این معماها، امروزه، راه‌حلی کمابیش مقبول یافته‌اند و برخی دیگر هنوز نه. معماهایی از این دست که «آیا در مقام هویت رشته‌ای‌اش، ابن خلدون جامعه‌شناس است یا مورخ؟» یا این که «در مقام عضویت در رشته جامعه‌شناسی آیا او بنیان‌گذار جامعه‌شناسی است یا یکی از اعضای عادی آن؟»، پاسخ‌هایی کمابیش متفاوت یافته‌اند (شجاعی‌زند، ۲۸:۱۳۸۷). اما در خصوص این معما که «آیا در مقام تبیین‌گری پدیده‌های کانونی دانش خود، او پوزیتیویست است یا تاریخ‌گرا؟» هنوز ادعاهای کمابیش مختلفی سر برمی‌آورند. به‌طوری‌که گاه، از فرط اختلاف رأی، چنین به‌نظر می‌رسد هیچ‌یک از مدعیان تاب رودرویی با دیگری را ندارند و گاه، از فرط وفاق رأی چنین به‌نظر می‌رسد که هم‌مکتب‌اند. با این‌حال، مباحثه در خصوص این معما هنوز تداوم دارد و اندیشمندانی چند در این‌باره به تعاطی افکار مشغول‌اند. این نوشتار، تلاش دیگری در راستای حل این معما از طریق بازخوانی محتوای این تعاطی افکار به زبانی معاصرتر می‌باشد.

در این‌جا موضع «ابن خلدون» در مقام «تبیین‌گری» مورد بررسی قرار می‌گیرد. تلاش بر آن است که به استناد منابع و خوانش‌های گوناگون از آثار او به این پرسش پاسخ داده شود که آیا ابن خلدون در موضع تبیین‌گری پدیده‌های موضوعی مورد نظر خود پوزیتیویست بود یا تاریخ‌گرا؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا مشخصه‌های عمومی پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی به اختصار بیان می‌شود. سپس، به بازخوانی آثار ابن خلدون در انطباق با هرکدام از مشخصه‌های پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی پرداخته می‌شود. در نهایت، برازندگی موضع تبیینی ابن خلدون به پوزیتیویسم یا تاریخ‌گرایی مورد بحث قرار می‌گیرد.

چارچوب مفهومی

برای پاسخ به پرسش اصلی این مقاله لازم است چارچوبی مفهومی تدارک دیده شود تا بتوان در آن قالب آثار ابن خلدون را مورد بررسی هدفمند قرار داد. مطالعه پیشینه پژوهش‌هایی از این دست نشان می‌دهد که ابن خلدون‌شناسانی نظیر بارنز و بکر (۱۳۵۸)، لاکوست (۱۳۶۳)، نصار (۱۳۶۶)، طباطبائی (۱۳۷۴)، غراب (۱۳۷۶)، قانع‌راد (۱۳۷۹)، بعلی (۱۳۸۲)، منتظر قائم (۱۳۸۵)، شرف‌الدین (۱۳۸۸)، و شجاعی‌زند (۱۳۸۸) از چارچوب‌های مفهومی گوناگونی به کنکاش در آثار ابن خلدون پرداخته‌اند. اما نفع معرفتی هیچ‌کدام از آن‌ها ایجاب نمی‌کرد که به بررسی تطابق آثار ابن خلدون با چارچوب تبیینی پوزیتیویسم یا تاریخ‌گرایی پردازند. نفع معرفتی نویسندگان این مقاله ایجاب می‌کند که با تدوین یک چارچوب مفهومی از طریق معرفی مشخصه‌های پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی به تطبیق آثار ابن خلدون با این چارچوب اقدام کند.

مشخصه‌های عمومی پوزیتیویسم

«پوزیتیویسم» در معنای عام آن به راهبردی گفته می‌شود که علوم انسانی و اجتماعی را در مطالعه پدیده‌های موضوعی‌اش به رعایت اصولی ملزم می‌کند که دانشمندان علوم طبیعی و فیزیکی ساخته و پرداخته کرده و در عمل رعایت می‌کنند (ریترز، ۵۷۱:۲۰۰۵). این رویکرد به‌لحاظ تاریخی در عصر روشنگری قرن هجده فرانسه ریشه دارد (همان، ۵۷۲). در این دوره شناخت‌هایی که انسان‌ها به مدد اصول تبیینی علوم طبیعی و فیزیکی به چنگ آوردند منجر به بهبودی وضعیت انسان شد و این موفقیت در کنترل پدیده‌های غیرانسانی و اجتماعی این امر را در ذهنیت اندیشه‌ورزان آن عصر ایجاد کرد که اگر علوم انسانی و اجتماعی هم دقیقاً بر اصول تبیینی علوم طبیعی و فیزیکی استوار گردد، می‌تواند به موفقیت‌های مشابه در عرصه خود دست یابد. بدین ترتیب، بر مبنای این دیدگاه دست‌کم از لحاظ روش‌شناسی، وحدت گسست‌ناپذیری بر علوم حکم‌فرماست (ترنر، ۲۴:۱۹۸۵؛ کلارک، ۳۱:۲۰۰۹).

«آگوست کنت» واضع واژه پوزیتیویسم مدّعی بود علم طبیعی جامعه (الف) متشکل از قوانینی^۴ است که در مقابل تجربه^۵ به محک گذارده می‌شود و (ب) برای ترقّی^۶ انسان لازم و ضروری است. پس «شناخت علمی» و «نظم و ترقّی امور انسانی» دو روی یک سکه هستند و هر دو نه تنها دست‌یافتنی بلکه همزاد هستند. شناخت علمی موردنظر وی از طریق «مشاهده» به دست می‌آید نه از طریق «احکام عقلی و نقلی». اندک‌زمانی بعد، «هربرت اسپنسر» به پیروی از تکامل‌گرایی داروینی استعاره‌ای اندامی از جامعه ارائه داد و با محور قرار دادن ادّعای «وحدت علوم» کُنت، طلایه‌دار پوزیتیویسم شد. در قرن ۱۹، در دهه ۱۹۳۰ که آموزه‌های پوزیتیویسم کُنت در دانشگاه‌های فرانسه نهادی شد، دورکیم علاوه بر آن ادّعاها لزوم استفاده از آمار (جمع‌آوری و تحلیل کمی داده‌ها در خصوص واقعیت‌های اجتماعی) را تجویز کرد. او معتقد بود که داده‌های آماری به همان معنای مورد استفاده در علوم طبیعی و فیزیکی «عینی» بوده و از این جهت «عاری از ارزش»^۷ هستند. بدین‌طریق، تجربه‌گرایی موردنظر کنت خصلت «کمی‌گرایی» نیز پیدا کرد (ریترز، ۲۰۰۵: ۵۷۱-۷۲). این‌ها پوزیتیویست‌های اولیه‌ای بودند که در تقلّای امکان‌پذیر کردن مشاهده نیروهای گیتی اجتماعی و ردّیابی تغییرات این نیروها و ردّیابی اثرات این نیروها بر الگوهای سازمان اجتماعی بودند. پوزیتیویست‌های اولیه موردنظر کُنت درصدد پی‌ریزی قوانینی بودند که نیروهای عالم‌گیر در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها را تبیین کند (ترنر، ۲۰۰۶: ۴۵۶).

اما ماجرای پوزیتیویسم به همین‌جا ختم نشد. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ افرادی که در «حلقه وین»^۸ گرد هم آمده بودند جایگاه دو ادّعای اصلی پوزیتیویسم، یعنی وحدت علوم و تجربه‌گرایی، را استحکام بخشیدند. این حلقه از پیشرفت‌های رخ داده در منطق برای تعیین تمایز «دانش علمی مقبول»^۹ از «افکار غیرعلمی» استفاده کرد و در عین حال بر این ادّعای کُنت که شناخت‌های علمی ضرورتاً باید به ترقّی منتهی شوند، خطّ بطلان کشید. از دیدگاه اعضای این حلقه، از آن‌جا که علم به لحاظ اخلاقی خنثی^{۱۰} است پس نمی‌تواند راهنمای عمل در جهت پیشرفت باشد. حلقه وین برای مرزبندی فکری مشخص‌تر و برای نشان دادن تمایز خود از پوزیتیویسم اولیه از عنوان «پوزیتیویسم منطقی» استفاده کرد (ریترز، ۲۰۰۵: ۵۷۳).

وجه تسمیه این نام‌گذاری در این ادّعای منطق آن عصر ریشه داشت که «حقایق منطقی» نسبت به «تجربه» خصلت پیشینی^{۱۱} دارند، یعنی درستی آن‌ها وابسته به تأیید یا عدم تأیید تجربه نیست. بر این اساس لازم است قضایایی منطقی طراحی شوند که در پوشش آن‌ها گزاره‌های تجربی در خصوص پدیده‌های موضوعی هر علم اظهار شوند. بدین ترتیب، آن‌دسته از اظهارات تجربی که موافق با منطق باشند، قانون علمی نامیده می‌شوند. بنابراین، قانون علمی دست‌کم باید دو شرط را رعایت کند. اول، اظهارات تجربی باید به زمان، مکان و موارد خاصّ محدود نباشند.^{۱۲} دوم، ارتباط «مقدمه» و «نتیجه» بایستی از هم‌تغییری صرف قوی‌تر باشد تا بتوان قوانین کلی را از هم‌تغییری‌های تصادفی جدا کرد. پوزیتیویسم منطقی در این راه بر مرکب کمی‌گرایی سوار می‌شود تا برحسب روابط و شاخص‌های علم آمار، روابط تصادفی را از روابط قانون‌وار تشخیص دهد و بدین طریق بر مراد خویش که «تعمیم‌پذیری»^{۱۳} نتایج است، رهنمون شود.

۴ .

۵ . eulaV .

۶ . anneiV .

۷ . cifitneicS etamitigel .

۸ . yllarom .

۹ . A .

۱۰ . بر همین اساس برخی گمان می‌کنند علوم انسانی به‌واسطه غلبه اثبات‌گرایی منطقی، «تاریخ آزاد» است (اسپرینزاک،

۱۱ . (۲۹۴:۱۹۷۲).

۱۲ .

با وجود تسلط شکننده پوزیتیویسم، به‌ویژه نسخه منطقی آن، در تبیین‌های علوم انسانی و اجتماعی این نحله فکری همیشه از جهات گوناگونی زیر تیغ انتقاد بوده است.

یک نوع از این انتقادات در دهه ۱۹۵۰ از طرف «مکتب فرانکفورت» وارد شد. طبق نظر آن‌ها، این «منافع»^{۱۴} نه شعار «عاری بودن از ارزش» است که پوزیتیویست‌ها را به سوی حمایت افراطی از «ادعاهای شناخت حقیقی» می‌راند. منفعت اصلی آن‌ها «کسب کنترل» است که به نوبت خود به اندازه «سرکوب طبقاتی» نفرت‌انگیز است (ریتزر، ۲۰۰۵: ۵۷۴). از زاویه‌ای دیگر، این «واقع‌گرایان»^{۱۵} بودند که به پاره تن پوزیتیویسم، یعنی «تجربه‌گرایی»، تاختند و مدعی شدند هم‌تغییری‌های تجربی حاصل سازوکار علی‌زیربنایی‌تری است که آن هم‌تغییری‌ها از این سازوکارها نشأت می‌گیرند. واقع‌گرایی، ادعای وحدت علوم پوزیتیویسم را پذیرفت اما سایر دعاوی‌اش را رد کرد (همان).

کاری‌ترین ضربه بر پیکر پوزیتیویسم از جبهه «تفسیرگرایی»^{۱۶} وارد شد. این جبهه هم «قانون‌گردی» پوزیتیویست‌ها و هم «سازوکارجویی» واقع‌گرایان را مورد هدف قرار داد. در خصوص پوزیتیویسم، تفسیرگرایان مدعی شدند هر شخصی معنای خاصی به کنش‌های خود و دیگری نسبت می‌دهد و طبق آن عمل می‌کند. متکی بر این ادعا، دعوی «وحدت علوم» ابطال می‌شود. چون جهان اجتماعی مملو از «معانی»^{۱۷} است در حالی که جهان غیراجتماعی از چنین وجهی برخوردار نیست. این دیدگاه از چند منبع فکری نظیر تفهیم‌گرایی ماکس وبر با تأکیدش بر «فهم»، زبان‌شناسی «پیتر وینچ» با تأکیدش بر «گرامر اجتماعی»، کنش متقابل‌گرایان نمادی و سازه‌گرایان اجتماعی نشأت می‌گرفت (همان).

اکنون که کلیات پوزیتیویسم به اختصار ارائه شد، نوبت به بیان مشخصه‌های عمومی پوزیتیویسم که به نحوی پوشاننده بیشترین قسمت فضای مفهومی آن است، می‌رسد. «بلیکی» (۲۰۰۷: ۱۰۱-۱۱۰) این مشخصه‌ها را در شش بند به شرح ذیل خلاصه می‌کند:

۱. مشخصه اول، پدیدارگرایی^{۱۸}: این ویژگی به بی‌همتایی تجربه به‌عنوان تنها بنیان قابل اتکای دانش علمی راجع است. طبق این گرایش فکری، آنچه که اهمیت دارد این است که مشاهده‌گر چه تصور و درکی از پدیده دارد. معنای محوری این گرایش تأکید بر «تجربه خالص» بدون هرگونه نیت و قصدی است. این ویژگی بر اهمیت «مشاهده منفعلانه و غیرمتعصبانه پدیده‌ها» تأکید می‌کند. خصوصیات چون «عاری بودن از داوری‌های ارزشی و گزاره‌های هنجاری» و «جدایی وقایع از ارزش‌ها» حاصل تأکید بر این ویژگی است.

۲. مشخصه دوم، نام‌گرایی^{۱۹}: طبق این ویژگی، «مفاهیم» مورد استفاده در یک علم بایستی «از تجربه» و در «ارجاع به واقعیت یا شیء عینی» اشتقاق شوند. یعنی این مفاهیم بایستی به «موجودات قابل مشاهده» برگردانده شوند.

۳. مشخصه سوم، ذره‌گرایی^{۲۰}: اجزای تجربه یا همان مشاهدات، «پدیده‌های جدا و مستقل» از یکدیگر هستند. هرگونه «تعمیم» در واقع نوعی آرایش بین چنین پدیده‌هایی است.

۴. مشخصه چهارم، قوانین عمومی^{۲۱}: این ویژگی به تلخیص مشاهدات با روابط ساده یا اتصالات ثابت بین پدیده‌ها اشاره می‌کند. قوانینی که برحسب این روابط بیان می‌شوند، «عام» هستند؛ یعنی (الف) دامنه وسیعی از مشاهدات را می‌پوشانند، (ب) شکل «جهان‌شمول» دارند، و (ج) «بدون استثنا» در هر زمان و مکانی قابل کاربرد می‌باشند.

۵. مشخصه پنجم، اثبات^{۲۲}: طبق این ویژگی، حقیقت یا کذب هر گزاره علمی با «ارجاع به وضعیت قابل مشاهده امور» حاصل

۱۴ .

۱۵ .

۱۶ .

۱۷ .

۱۸ .

۱۹ .

۲۰ .

۲۱ .

۲۲ .

می‌شود. تعمیم‌های اولیه حاصل‌شده از مشاهدات بعداً با جمع‌آوری شواهد تأیید می‌شوند. هرچه وزن شواهد تأییدکننده بیشتر باشد، آن گزاره حقیقت بیشتری راجع به جهان نشان می‌دهد.

۶. مشخصه ششم، علت‌یابی^{۲۳}: براساس این ویژگی، هیچ علت و معلول ماهوی وجود ندارد بلکه تنها آرایش‌ها یا اتصالات ثابت بین پدیده‌ها وجود دارند، به طوری که «وقایعی از یک جنس همیشه با وقایعی از نوع دیگر» همراه می‌شوند. آنچه مهم است این است که چه پدیده‌ای در پی چه پدیده دیگر می‌آید.

مشخصه‌های عمومی تاریخ‌گرایی

«تاریخ‌گرایی»^{۲۴} به یک تنه اصلی تبیینی اما با دو ریشه مجزا و به تبع آن به دو شاخه مختلف اشاره می‌کند. شاخه اول، در برداشت آلمانی آن ریشه دارد. این برداشت چند ادعای به هم پیوسته را مطرح می‌کند. اول، موجودیت‌های اندیشه‌ای، فرهنگی و اجتماعی قابلیت توصیف و تبیین توسط نظریه‌های عام را ندارند؛ دوم، آن‌ها همچنین قابلیت ارزیابی با هنجارهای جهان‌شمول را ندارند؛ و سوم، باید برای فهم و قضاوت در خصوص آن‌ها ملاک‌هایی چون خاصبودگی^{۲۵} و فردبودگی^{۲۶} را در نظر گرفت (انکرسمیت، ۱۹۹۵:۱۴۳). در این معنا، از مشکلی با عنوان «مشکل تاریخ‌گرایی» یاد می‌شود که به طور صریح یا ضمنی به نسبیت‌گرایی^{۲۷} در عرصه شناختی، تبیینی یا حتی اخلاقی دلالت دارد (ریتزر، ۲۰۰۵:۳۷۵).

پاره‌ای از اندیشه‌ورزان در این شاخه از تاریخ‌گرایی معتقدند که روش‌های تاریخی با روش‌های معمول در علوم طبیعی متفاوت است. این تفاوت‌ها سیاهه‌ای از تفاوت در تبیین و فهم، در پدیده‌های تکرارپذیر و پدیده‌های بی‌همتا و نیز در اصول قانون‌نگرانه^{۲۸} و تفریدی^{۲۹} را شامل می‌شود (مندلباوم، ۱۹۶۱:۲۳۱). طبق تبیین قانون‌نگرانه، برای تبیین یک حادثه تاریخی باید آن را در ذیل یک قانون فراگیر که آن حادثه مثالی از آن است قرار داد و آن حادثه را تابع توالی‌های آن قانون قلمداد کرد. این‌ها معتقدند «الگوی قانون فراگیر»^{۳۰} همپل در عرصه تبیین دیده‌های انسانی و اجتماعی غیرقابل کاربرد است (همان: ۲۳۰). «همپل» معتقد بود که لازمه هر تبیین علمی اظهار قوانین کلی است، و از این جهت، قوانین علوم انسانی و اجتماعی هیچ تفاوتی با قوانین کلی علوم طبیعی ندارند. قوانین، اظهاراتی هستند که یک «نوع» از وقایع را به «نوع» دیگری از وقایع پیوند می‌دهند. هیچ قانونی یک واقعه خاص را به واقعه یا وقایع خاص دیگر پیوند نمی‌دهد. (مورفی، ۱۹۸۶:۴۴). وقتی واقعه‌ای صرفاً به دو پدیده منفرد قابل اطلاق باشد و به وقایع دیگری از این دست قابل اطلاق نباشد، پس آن قانون نیست (مندلباوم، ۱۹۶۱:۲۳۱).

تبیین وقوع حادثه‌ای از نوع E در زمان و مکانی خاص، متقوم به این است... که علل E یا عوامل تعیین‌بخش به آن را نشان دهیم... لذا تبیین حادثه مطلوب متشکل است از: (۱) دسته‌ای از عبارات که خبر از وقوع حوادث C_۱ و C_۲... در زمان‌ها و مکان‌های خاص می‌دهد. (۲) دسته‌ای از فرضیات عام، به نحوی که اولاً هر دو دسته عبارت، به نحو قابل قبولی با شواهد تجربی تأیید شده باشند و ثانیاً گزاره حاکی از وقوع حادثه E، از آن دو دسته عبارت به نحو منطقی قابل استنتاج باشد (همپل، ۱۹۶۵:۲۳۲ به نقل از لیتل، ۱۳۷۳:۸).

نکته مهم در عبارت فوق این است که موجودیت‌هایی که قصد تبیین آن‌ها را داریم (یعنی E، به بیان همپل) باید مصادیق همان موجودیت‌هایی باشند که در قانون وجود دارند. اما، از دیدگاه معتقدان به برداشت آلمانی از تاریخ‌گرایی، در پدیده‌های انسانی و اجتماعی چنین چیزی ممکن نیست. به سخن دیگر، اگر در علوم انسانی و اجتماعی قانونی هم وجود داشته باشد مصادیق

۲۳ .

۲۴ .

۲۵ .

۲۶ .

۲۷ .

۲۸ .

۲۹ .

موجودیت‌های حاضر در قانون با آن موجودیت‌هایی که قصد تبیین آن را داریم، یکی نیستند. پس ارائه قانون فراگیری که یک نوع از وقایع را به نوع دیگری از قوانین ارتباط دهد در علوم انسانی و اجتماعی غیرممکن است؛ چون پدیده‌های علوم انسانی و اجتماعی «منحصر به فرد»^{۳۱} بوده و «یک نوع» از وقایع را تشکیل نمی‌دهند (مندلباوم، ۱۹۶۱:۲۳۵).

علاوه بر این، منتقدین همپل معتقدند که او با یک مقدمه درست نتیجه اشتباهی گرفته است، به این نحو که او به اشتباه می‌پندارد که چون علوم انسانی و اجتماعی نظیر تاریخ با پدیده‌های «منحصر به فرد» سروکار دارند پس هر نوع تبیینی از آن‌ها که با الگوی قانون فراگیر منطبق باشد، اشتباه است (مورفی، ۱۹۸۶:۴۴). برخلاف نظر همپل، منتقدین می‌گویند اگرچه الگوی قانون فراگیر از رابطه‌ای علی‌حرف می‌زند که نظم‌های مرتب در میان دو نوع از وقایع را صورت‌بندی می‌کند، لیکن آزمون ادعای رابطه علی نیز جز از طریق «توصیف هم‌تغییری‌های وقایع خاص» میسر نیست. پس هیچ قانون فراگیری نمی‌تواند جز از طریق توصیف‌های دقیق تاریخی (وقایع خاص) پا به عرصه وجود بگذارد (مندلباوم، ۱۹۶۱:۲۴۱).

شاخه دوم تاریخ‌گرایی، در برداشت انگلیسی آن ریشه دارد. در استفاده انگلیسی از این مفهوم «کارل رایموند پوپر» سهم بزرگی دارد. به نظر وی، تاریخ‌گرایی در معنای کلی آن رهیافتی در علوم اجتماعی است که هدف آن «پیش‌بینی» پدیده‌های انسانی و اجتماعی مبتنی بر «ریتم‌ها» یا «الگوها» یا «قانون‌ها» یا «روندها»ی آن پدیده‌ها می‌باشد. این ریتم‌ها، الگوها، قانون‌ها یا روندها به‌مثابه شالوده‌های «تکامل تاریخ»^{۳۲} عمل می‌کنند (پسمور، ۱۹۷۵:۳۳؛ بلیکی، ۲۰۰۷:۱۱۵).

پوپر دست‌کم به طرح سه ویژگی بنیادین تاریخ‌گرایی می‌پردازد:

۱. ویژگی اول، رهیافت کل‌نگرانه به نظریه‌های اجتماعی و تغییر اجتماعی: این ادعا بر این فکر استوار است که نظریه‌های مرتبط با عرصه پدیده‌های انسانی و اجتماعی شامل قوانین «جهان‌شمول» می‌شوند. بر مبنای این ادعا با «کشف روندهای گذشته» و با تدوین آن‌ها در قالب قضایای علمی می‌توان «تعمیم»‌هایی در خصوص وضعیت‌های آینده امور نیز انجام داد (بلیکی، ۲۰۰۷:۱۱۵).

۲. ویژگی دوم، تغییرپذیری شرایط آزمایشی: طبق آن، موضوع علوم انسانی و اجتماعی با موضوع علوم طبیعی متفاوت است ولی، با این‌که تبیین علی در هر علمی کمال مطلوب است اما در علوم انسانی و اجتماعی هرگز «آزمایش» قابل کنترل را نمی‌توان پیاده کرد (بلیکی، ۲۰۰۷:۱۱۵). علاوه بر این‌ها، انجام آزمایش‌ها در علوم انسانی و اجتماعی ممکن است با دو نوع تورش همراه باشد. اول، تورش ناشی از اشخاص^{۳۳} و دوم، تورش ناشی از فرهنگ‌ها^{۳۴}. اولی ممکن است قابل اجتناب باشد ولی دومی به‌سختی آشکار می‌شود، به‌دشواری رفع می‌شود و احتمالاً قابل اجتناب هم نیست (مک‌کولیاک، ۲۰۰۰:۳۹).

۳. ویژگی سوم، نسبت‌تعمیم‌ها: تاریخ‌گرایی تلاش می‌کند تا به تبیین رخداد‌های انسانی و اجتماعی در زمینه‌های تجربی و تاریخی‌شان بپردازد. اما از آن‌جا که رخداد‌های انسانی و اجتماعی ویژه، زمان‌دار، و ترکیبی غیرتکراری از تعاملات انسانی هستند و علاوه بر آن، این وقایع از انگیزه و قصد انسان‌ها نشأت می‌گیرند، پس این‌ها تبیین‌های تفریدی می‌طلبند تا تبیین‌های قانون‌نگر (ترنر، ۲۰۰۶:۴۵۶).

در مخالفت با این ویژگی‌های تاریخ‌گرایی، پوپر دلیل می‌آورد که قضایای تدوین‌شده براساس روندهای گذشته امور انسانی و اجتماعی، گزاره‌های تاریخی خاص^{۳۵} می‌باشند.

از دیدگاه او، با این‌که ممکن است تاریخ به شیوه‌هایی معین خودش را تکرار کند، اما این بدین معنا نیست که هر تکرار یا چرخه قابل‌رؤیتی تا جایی ادامه می‌یابد که در آینده نیز اتفاق بیفتد. این امر اشاره بر آن دارد که تغییر اجتماعی ممکن است روندها یا

۳۱ .

fo noitulovE ehT .^{۳۲}

lanosreP .^{۳۳}

larutluC .^{۳۴}

lacirotsiH ralucitraP .^{۳۵}

تمایلات معینی داشته باشد، ولی این روندها قوانینی جهان‌شمول نیستند. ممکن است روندها صدها سال ایستادگی کنند، و نیز ممکن است در هر زمانی در آینده تغییر کنند (پوپر، ۱۹۶۱: ۹-۱۰۸ به نقل از بلیکی، ۲۰۰۷: ۱۱۵). بنابراین پوپر در انتقاد از تاریخ‌گرایی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تحول جامعه بشری یک «فرآیند تاریخی بی‌همتا» است و منطقاً غیرممکن است که فرآیندهای بی‌همتا با مراجعه به قوانین کلی توضیح داده شوند. از نظر او ممکن است «روندها» قابل مشاهده و قابل تبیین باشند، اما هیچ قانونی ندارند. (پسمور، ۱۹۷۵: ۳۷)

با وجود تشابه، تفاوت و بعضاً تقابلهایی که میان دو شاخه تاریخ‌گرایی دیده می‌شود، اخیراً تلاش‌هایی برای پیوندزدن این دو شاخه تاریخ‌گرایی صورت گرفته است، به طوری که این دو را نه متناقض بلکه مکمل یکدیگر قلمداد کنند. الگوی پیوندی تاریخ‌گرایی نوعی الگوی قیاسی ستفردیدی است^{۳۱} (انکرسمیت، ۱۹۹۵: ۱۶۰). تعریف بلیکی از تاریخ‌گرایی و برشمردن ادعاهای محوری آن نمونه‌ای از این پیوندهاست. از نظر او تاریخ‌گرایی در معنای عام آن از چند دعوی مرتبط به یکدیگر تشکیل شده است: اول، تفاوت‌های اساسی در میان روش‌های علوم طبیعی و انسانی و اجتماعی وجود دارد؛ دوم، فقط بعضی از آن روش‌ها در علوم انسانی و اجتماعی قابل کاربرد هستند؛ سوم، وجه تمایز این دو قلمرو علمی استفاده یا عدم استفاده از «تعمیم» است، به طوری که در علوم انسانی و اجتماعی از «نسبیت فرهنگی و تاریخی» دفاع می‌شود؛ چهارم، علوم اجتماعی قابلیت ارائه قوانین جهان‌شمول را از طریق کاربرد آزمایش ندارد، اما از طریق تدوین قوانین پیشرفت تاریخی امکان «پیش‌بینی مسیر حرکت آینده تاریخ» میسر می‌شود (بلیکی، ۲۰۰۷: ۳۶).

در پایان این بخش از نوشتار بایستی به این نکته اشاره کرد که با وجود غلبه تام تاریخ‌گرایی در معنای فوق، امروزه در فلسفه علم چرخشی از «تبیین تاریخی»، در معنایی که در هر دو شاخه آلمانی و انگلیسی مستتر بود، به «روایت»^{۳۲} صورت گرفته و الگوی قانون فراگیر همپل به انزوا افتاده است (توپولسکی، ۱۹۹۱: ۳۲۴).

جمع‌بندی چارچوب مفهومی

«پوزیتیویسم» به‌عنوان یک راهبرد تبیینی، وحدت گسست‌ناپذیری را در بین علوم طبیعی و فیزیکی و علوم انسانی و اجتماعی از حیث روش‌شناسی مشاهده می‌کرد. پوزیتیویسم با تلاش‌های دو دسته از اندیشمندان ساخته و پرداخته شد: اول، دسته‌ای از اندیشمندان موسوم به «پوزیتیویست‌های اولیه» و دوم، «پوزیتیویست‌های منطقی». «پوزیتیویست‌های اولیه» درصدد کشف قوانین عالم‌گیر تجربی در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها در عرصه پدیده‌های مورد مطالعه علوم انسانی و اجتماعی بودند. «پوزیتیویست‌های منطقی» در پی قانون‌های علمی نامحدود به زمان، مکان و موارد خاص، موافق با منطق و فراتر از هم‌تغییری صرف بین «مقدمه» و «نتیجه» بودند و با مدد کمی‌گرایی سعی در تمییز روابط تصادفی از روابط قانون‌وار داشتند تا به مراد خویش که «تعمیم‌پذیری» نتایج بود رهنمون شوند. مشخصه‌های عمومی پوزیتیویسم که به نحوی پوشاننده بیشترین قسمت فضای مفهومی آن بود در شش مورد خلاصه شد: پدیدارگرایی (تأکید بر تجربه خالص و مشاهده منفعلانه و غیرمتعصبانه پدیده‌ها، عاری بودن از داوری‌های ارزشی و جدایی وقایع از ارزش‌ها)، نام‌گرایی (اشتقاق مفاهیم از تجربه و در ارجاع به واقعیت یا شیء عینی و قابلیت برگردان این مفاهیم به موجودات قابل مشاهده)، ذره‌گرایی (تأکید بر پدیده‌های جدا و مستقل از یکدیگر و آرایش آن‌ها در قالب تعمیم‌ها)، قوانین عمومی (تلخیص مشاهدات با روابط ساده یا اتصالات ثابت بین پدیده‌ها در قالب قوانین عام به طوری که پوشاننده دامنه وسیعی از مشاهدات بوده، جهان‌شمول باشند و بدون استثنا در هر زمان و مکانی قابل کاربرد باشند)، اثبات (دستیابی به حقیقت یا کذب هر گزاره علمی با ارجاع به وضعیت قابل مشاهده امور) و علت‌یابی (جست‌وجوی هم‌آیندی وقایعی از یک جنس با وقایعی از نوع دیگر).

«تاریخ‌گرایی» نیز به‌عنوان یک راهبرد تبیینی بر تفاوت روش‌های تاریخی با روش‌های معمول در علوم طبیعی تأکید کرد. این راهبرد تبیینی به دو شاخه مختلف تجزیه شد. شاخه اول با تأکید بر خاص‌بودگی و فردبودگی پدیده‌های مورد مطالعه علوم انسانی و اجتماعی، تدوین نظریه‌های عام برای توصیف و تبیین آن‌ها را ناممکن قلمداد کرده و ارزیابی آن‌ها با هنجارهای جهان‌شمول را

نیز غیرممکن اعلام کرد. این نوع از تاریخ‌گرایی در برداشت آلمانی آن ریشه داشت. شاخه دوم تاریخ‌گرایی، در برداشت انگلیسی آن ریشه داشت. این نوع از تاریخ‌گرایی کشف «ریتیم‌ها» یا «الگوها» یا «قانون‌ها» یا «روندها»ی پدیده‌های انسانی و اجتماعی را ممکن و از این‌رو «پیش‌بینی» پدیده‌های انسانی و اجتماعی مبتنی بر آن‌ها را امکان‌پذیر می‌دانست. سه مشخصه‌ای که تاریخ‌گرایی در معنای عام آن بر آن‌ها استوار بود، عبارت بودند از: رهیافت کل‌نگرانه به نظریه‌های اجتماعی و تغییر اجتماعی (امکان‌پذیری کشف روندهای گذشته و تدوین آن‌ها در قالب قضایای علمی به‌منظور «تعمیم» آن روندها به آینده)، تغییرپذیری شرایط آزمایشی (امکان‌ناپذیری انجام آزمایش قابل‌کنترل در علوم انسانی و اجتماعی و امکان وقوع حداقل دو نوع تورش ناشی از اشخاص و ناشی از فرهنگ‌ها در انجام آزمایش‌ها) و نسبیّت تعمیم‌ها (احتمالاتی بودن تبیین‌ها به‌دلیل ویژه، زمان‌دار، و غیرتکراری بودن تعاملات انسانی و نیز به‌دلیل ناشی شدن آن تعاملات از انگیزه و قصد انسان‌ها).

روش‌شناسی

در این مقاله، پرسش اصلی این است که راهبرد تبیینی ابن‌خلدون به کدام‌یک از دو نوع تبیین‌های پوزیتیویسم یا تاریخ‌گرایی نزدیک‌تر است؟ پاسخ به این پرسش دست‌کم به سه شیوه مقدور است: شیوه اول، رجوع مستقیم به آثار وی؛ دوم، رجوع به شرح حال و افکار ابن‌خلدون که در خلال آثارش یافت می‌شود؛ و سوم، مرور هدفمند آثار ابن‌خلدون‌شناسان. در این‌جا، از هر سه شیوه مذکور به‌طور توأمان استفاده شد.

یافته‌های تحقیق

در این بخش از مقاله نتایج حاصل از کاربرد روش فوق‌الذکر در خصوص انطباق موضع تبیینی ابن‌خلدون با چارچوب پوزیتیویسم یا تاریخ‌گرایی ارائه می‌شود.

پوزیتیویسم و ابن‌خلدون

در این‌جا به وجه یا وجوهی از آثار ابن‌خلدون که با یک، چند یا همه مشخصه‌های پوزیتیویسم مطابقت دارند پرداخته می‌شود. در این راستا، پرتوی بر آثار ابن‌خلدون افکنده می‌شود که بر آن جنبه از آثار ابن‌خلدون بنشیند که با یک یا چند مشخصه شش‌گانه پوزیتیویسم که پیش‌تر معرفی شدند (پدیدارگرایی، نام‌گرایی، ذره‌گرایی، قوانین عمومی، اثبات و علت‌یابی)، موافق قلمداد می‌شود. برخی از ابن‌خلدون‌شناسان صراحتاً آثار او را پوزیتیویستی در معنای عام آن قلمداد کرده‌اند و برخی دیگر آثار او را با یک یا چند مشخصه پوزیتیویسم موافق و با برخی دیگر ناموافق یا حتی متضاد پنداشته‌اند. «خالد» در یک کلام، معتقد است که هدف اصلی ابن‌خلدون ارائه «تبیین‌های ماهیتاً پوزیتیویستی» بود. از دیدگاه او، ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری پوزیتیویست، به تأسیس «علم عمران» پرداخت، علمی که دست‌کم به‌طور بالقوه «کلی»، «قانون‌گرا»، «تعمیم‌پذیر» (مشخصه قوانین عمومی)، «عینی» (مشخصه نام‌گرایی)، «واقع‌گرا»، «مستند» (مشخصه اثبات) و «علت و معلولی» (مشخصه علت‌یابی) باشد (شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۶۳). وجه متمایز این علم نوپدید در عصر ابن‌خلدون «جست‌وجو در علل و اسباب وقوع حوادث تاریخی» از طریق کشف «نظم و ترتیب توالی وقوع رویدادها» و «رابطه» بین رویدادها (مشخصه علت‌یابی) بود (خالد، ۲۰۰۰: ۳). هدف اصلی «مقدمه» طراحی قوانین اصلی جامعه از طریق علم فرهنگ، یا علم اجتماعی است. وجه ممیزه علت‌یابی ابن‌خلدون از سایر پیشینیانش این است که اولین کسی بود که سعی کرد قوانین مکشوفه را در جامعه کاربردی کند (هورانی، ۱۹۸۲: ۱۰۱).

تاکتیک اصلی ابن‌خلدون در این راستا، تمایزگذاری بین «ظاهر» و «باطن» تاریخ بود.

در ظاهر، تاریخ باید به «پدیده‌های جزئی» و در باطن به «مبادی و علل وقایع تاریخی» می‌پرداخت. تکنیک او در پرداختن به ظاهر استفاده از «روش انتقادی» بود، روشی که به نقد واقع‌بینانه شواهد، خاطرات و سرگذشت‌ها و مدارک سبب‌طوری که هم به‌لحاظ ذهنی و هم به‌لحاظ عینی مستدل باشد و از «تقلید کورکورانه» به دور باشد (مشخصه پدیدارگرایی)، رجوع می‌کرد.

تکنیک تفحص او در باطن تاریخ، «دریافتن منشأها و علت‌های رویدادها» بود. سازوکار عمل این تکنیک، کشف تضادها و شباهت‌های وقایع با کاربرد «شیوه تطبیقی» و «پیش‌بینی احتمال وقوع آن‌ها با استفاده از آن مکشوفات» بود. چنین کاری وقتی میسر می‌شد که پژوهش‌گر از چند ویژگی خاص به‌خصوص از ویژگی «عینیت‌گرایی» برخوردار باشد، یعنی از تعصب و پیروی از احساسات قومی و قبیله‌ای که مانع کشف و امانت‌داری است، به دور باشد (مشخصه پدیدارگرایی).

با وجود تلقی صریح یا ضمنی ابن‌خلدون‌شناسانی نظیر خالد و نصار به برآزش عنوان «پوزیتیویست» به ابن‌خلدون، ضرورت دارد آثار او یک به یک در مقابل آئینه مشخصه‌های پوزیتیویسم قرار داده شود.

ابن‌خلدون و پدیدارگرایی. این ویژگی به لزوم «تجربه خالص»، «مشاهده منفعلانه و غیرمتعصبانه پدیده‌ها»، «عاری بودن از داوری‌های ارزشی و گزاره‌های هنجاری» و «جدایی وقایع از ارزش‌ها» اشاره داشت. شواهد مختلف نشان‌دهنده آن است که ابن‌خلدون به این مشخصه به‌قدر کافی وقوف داشته و بر ضرورت برخورداری پژوهش‌گران از این ویژگی انگشت تأکید نهاده است. او «تمایل به رعایت بی‌طرفی علمی» به معنای اجتناب از ارزش‌گذاری و طرفداری سیاسی و شخصی در پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی را جزء لاینفک پژوهش‌گری قلمداد می‌کرد (ارمکی، ۱۳۷۶: ۲۰۹؛ بعلی، ۱۳۸۲: ۳۱؛ شجاعی‌زند، ۱۳۸۷: ۲۴؛ شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۷۴). او به منظور تأکید بر عینیت‌گرایی، خیل عظیمی از همتایان خود را با عنوان «گمراه» خطاب کرد، نه صرفاً از جهت «نادان» و «زودباور» بودن آن‌ها، بلکه بیشتر از این جهت که از دیدگاه او همتایانش سرشار از جانب‌داری در مقابل عینیت، تسلیم محض معتقدات، افتخارجو، عزت‌طلب و متمایل به عجایب و غرایب بودند (نصار، ۱۳۶۶: ۱۱۰؛ بعلی، ۱۳۸۲: ۲۹).

ابن‌خلدون و نام‌گرایی. این ویژگی بر لزوم اشتقاق «مفاهیم» از «تجربه» و در «ارجاع به یک واقعیت یا شیء عینی» و ترجمه آن‌ها به «موجودات قابل مشاهده» تأکید داشت. برای ابن‌خلدون آشکارا پیش از هر چیز «امور واقع» جالب توجه بود. به طوری که در «مقدمه» از عباراتی نظیر «و اما در این عصر»، «برای این عصر»، «که ما آن را مشاهده می‌کنیم» استفاده می‌کند (نصار، ۱۳۶۶: ۳۴). او در همان کتاب معتقد است که در کار تبیین پدیده‌های اجتماعی نه به «کلیات مجرد و ذهنی» بلکه باید به کلیات «عینی برخوردار از پشتوانه‌های واقعی و معطوف به نمودهای مشهود و محسوس» ارجاع کرد (شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۷۱).

وی معتقد بود مفاهیم کلی و به بیان او مفاهیم «عالم بالایی» باید به «عالم محسوسات» برگردانده شوند، چون «دنیایی که در دسترس اندیشه ماست، تنها دنیای طبیعت است». از دیدگاه ابن‌خلدون در داخل دنیای طبیعت است که ما حق ادعای استقلال اندیشه و «توانایی شناختی» داریم. مترادف با مفهوم «عالم طبیعت» در آثار او مفاهیمی چون «کائنات»، «مکونات»، «حادثات»، «مخلوقات»، «واقعات»، «وقایع» و «موجودات» مورد استفاده قرار گرفته است که همگی به معنی «عالم محسوسات» می‌باشند (نصار، ۱۳۶۶: ۷۱).

ابن‌خلدون و قوانین عمومی. این ویژگی به تلخیص مشاهدات با روابط ساده با اتصالات ثابت بین پدیده‌ها یا به همان «قوانین عمومی» که «پوشش‌دهنده دامنه وسیعی از مشاهدات»، «جهان‌شمول» و «فاقد استثنا» در هر زمان و مکانی باشند، مربوط بود. نکته اساسی در آثار ابن‌خلدون نیز این است که او در «مقدمه» با هدف «کشف قوانین و روابط قانونمند» دست به کار شد (شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰). به‌زعم او اندیشه انسان با این تصور با دنیا مواجه می‌شود که جهان تابع «نظمی حاکم» و «تغییرناپذیر» است. در این مورد، نه تنها او را پی‌جوی قوانین عمومی بلکه «جبرگرا» هم می‌یابیم (نصار، ۱۳۶۶: ۷۳).

انطباق آثار ابن‌خلدون با این مشخصه پوزیتیویسم را از انتقادات وارد شده به او در این خصوص نیز می‌توان استنباط کرد. یک نمونه از این دست انتقادات توسط «شرف‌الدین» ارائه شده است. از دیدگاه او، نسخه قانون‌ساز تبیین‌های تاریخی ابن‌خلدون در تلاش وی برای «استنتاج قواعد کلی»، مثلاً زمانی که «عصیبت» را ویژگی محوری و جدانشدنی انسان اجتماعی قلمداد می‌کند آشکار می‌گردد. از نظر او، مهم‌ترین ایراد این نوع از تبیین‌های ابن‌خلدون این است که «استنتاج قواعد کلی» از «مطالعات موردی و انضمامی» و «تسری و تعمیم نتایج آن به سایر موارد» صحیح نیست. ایراد تبیین‌های قانون‌نگرانه ابن‌خلدون این است:

تعمیم نتایج مقطعی حاصله از مطالعات متمرکز بر بخش کوچک از حوزه تمدن اسلامی و جامعه عربی به جامعه انسانی از طریق اتکا بر مشترکات طبیعی و فطری و نادیده‌انگاری تمایزات فرهنگی (شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۷۴).

نمونه دیگر انتقادی است که از جانب «شجاعی‌زند» ارائه می‌شود زمانی که ابن‌خلدون را معلق میان موافقت یا مخالفت با برخی از

مشخصه‌های پوزیتیویسم می‌بیند، چنان‌که صراحتاً می‌گوید :

ابن خلدون همچون مابقی جامعه‌شناسان، دچار پارادوکس موجود میان «مسئله‌محوری» و «تعمیم‌گرایی» جامعه‌شناختی است. التزام به واقعیات و لزوم مسئله‌محوری او را از یک‌سو به بررسی‌های عینی و مصداقی و محدودنگری‌های منطقه‌ای دچار ساخته است و میل به عمومیت‌بخشی و کشف قوانین علم او را از سوی دیگر به تعمیم‌دهی‌های بی‌محابا کشانده است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۷: ۲۶).

ابن خلدون و اثبات. این ویژگی بر تعیین حقیقت یا کذب هر گزاره علمی با «ارجاع به وضعیت قابل مشاهده امور» اشاره دارد. بدون شک ابن خلدون نیز به این نشانه تشخص پوزیتیویسم آراسته بود. او نه تنها به‌لحاظ تئوریک بلکه به‌لحاظ عملی بر لزوم استفاده از «تجربه» در پالایش و آزمون گزاره‌های علمی همت گماشت. به بیان خود او، «دانش مشهود» (تجربی) بر «دانش مسموع» تقدم دارد. همچنین «روش تجربه مشاهده‌ای» بر «تجربه با واسطه مسموع» مقدم است. او تجربه و آزمون‌های مکرر را به رسمیت می‌شناسد، چنان‌که می‌گوید :

تجربه بی‌شک از راه تکرار به دفعات متعدد به دست می‌آید تا سرانجام از آن علم... حاصل آید (ابن خلدون، به نقل از شرف‌الدین، ۱۳۸۸؛ بعلی، ۱۳۸۲: ۲۷)

کشف علت از نظر او دست‌کم از سه طریق «مشاهده»^{۳۸}، «تجربه» و «استقرا» حاصل می‌شود (نصار، ۱۳۶۶: ۷۳). بنابراین از نظر او، ضرورت دارد که فراگردهای تاریخی از طریق ارائه مستندات نظیر ارجاع به نقشه‌های جغرافیایی، ارجاع به افکار عمومی و حافظه تاریخی مردم، ارجاع به شجره‌نامه‌ها و ارجاع به تجربیات شخصی پالایش شوند (شرف‌الدین، ۱۳۸۸). از این‌رو، او کسانی را که بدون تجربه و مشاهده اقدام به تأیید یا تکذیب گزاره‌های مربوط به پدیده‌های انسانی و اجتماعی کرده‌اند «جز مُشتی مقلد کُندذهن و کم‌خرد» که با «طفیلی‌گری و ریزه‌خواری» تنها به نقل «اهریمن باطل» می‌پردازند، قلمداد نمی‌کند. تقلید در رگ و پیوند آدمیان ریشه دوانیده و میدان طفیلی‌گری و ریزه‌خواری در فنون بسیار پهناور شده است و چراگاه نادانی در میان مردم، زهرناک است. ... اما در برابر سلطنت حق پایداری نتوان کرد و بصیرت چون شهابی است که اهریمن باطل را می‌راند. هرچند نقل‌کننده اخبار تنها به بازگفتن و نقل اکتفا می‌کند، ولی هرگاه بدان نگریسته شود دیده بصیرت می‌تواند اخبار را انتقاد کند و صحیح را برگزیند و بنیروی دانش می‌توان صفحات صواب را روشن و تابناک ساخت (ابن خلدون، جلد ۱: ۳).

ابن خلدون و علت‌یابی. این ویژگی بر پی‌جویی علت و معلول نه در معنای ماهوی آن بلکه در معنای هم‌تغییری شدید پدیده‌های ناهم‌نوع یا به سخن دیگر به همراهی «وقایعی از یک جنس با وقایعی از نوع دیگر» تأکید می‌کند. ابن خلدون آشکارا وجه تمایز خود از سایر پژوهش‌گران همتای خود را «پرداختن به موجبات و علل وقایع» می‌داند (مقدمه، جلد ۱: ۷-۵؛ نصار، ۱۳۶۶: ۱۰۹؛ بعلی، ۱۳۸۲: ۲۹). چنان‌که می‌گوید :

مورخان بزرگ اسلام به‌طور جامع اخبار روزگار گذشته را گرد آورده و آن‌ها را در صفحات تواریخ نگاشته و به‌یادگار گذاشته‌اند، ولی ریزه‌خواران، آن اخبار را به‌نیرنگ‌های باطل درآمیخته و در مورد آن‌ها یا دچار توهم شده یا به جعل آن پرداخته‌اند و روایات زراندود ضعیفی تلفیق کرده و ساخته‌اند، و بسیاری از آیندگان ایشان را پیروی کرده و همچنان‌که آن اخبار را شنیده‌اند برای ما به‌جای گذاشته‌اند بی‌آن‌که به موجبات و علل وقایع و احوال درنگرند و اخبار پاره و ترهات را فروگذارند (مقدمه، جلد ۱: ۳).

او آگاهانه برنامه تحقیقی خود را از پیش‌بینانش متمایز می‌کند :

این گروه [مورخان مقلد ناقل اخبار] به تقلید از پیشینیانی که آن‌ها را سرمشق خود ساخته‌اند اخبار دست به دست گشته را به‌عین و بی‌کم و کاست در خصوص حوادث تاریخ خود تکرار می‌کنند و از یاد کردن مسائل مربوط به نسل‌های دوره خودشان غفلت

^{۳۸} این مورد از روش‌شناسی ابن خلدون بعدها به یکی از ستون‌های استوار پوزیتیویسم آگوست کتتمبدل شد.

می‌ورزند، چه تشریح و تفسیر آن‌ها بر ایشان دشوار است و در نتیجه این‌گونه قضایا را مسکوت می‌گذارند، و بر فرض که درباره دولتی به گفت‌وگو پردازند اخبار مربوط به آن را همچنان که شنیده‌اند، خواه راست یا دروغ، نقل می‌کنند و به‌هیچ‌رو متعرض آغاز و منشأ تشکیل آن نمی‌شوند و علت رسیدن تاج و تخت به آن دولت و چگونگی پدید آمدن آن را یاد نمی‌کنند، و هم سبب توقف و بقای آن را در مرحله نهایی سلطنت از یاد می‌برند، از این‌رو خواننده همچنان پرسش‌کنان باقی می‌ماند و درباره چگونگی مقدمات و مبادی تشکیل دولت‌ها و مراتب آن‌ها به جست‌وجو می‌پردازد و سبب‌های تراحم و تعاقب دولت‌ها را می‌جوید و دلایل مقننی برای اختلافات یا سازش‌کاری‌های آن‌ها می‌طلبد، همچنان‌که ما در مقدمه این کتاب کلیه این مسائل را یاد خواهیم کرد (مقدمه، جلد ۱: ۵).

شواهدی از این‌دست بر تلقی ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری به‌عنوان یک پوزیتیویست تأکید می‌کنند. ابن‌خلدون به یک معنا پوزیتیویست است، چون فکر علیت در مرکز اشتغال ذهنی وی قرار داشته و علیت را برخلاف پیشینیانش به سطح پدیداری محدود می‌کند (نصار، ۱۳۶۶: ۷۷). از دیدگاه او، ما برای بازکردن کلاف اشیا به علیت متکی هستیم. در طبیعت، کشف علیت از طریق کشف نظم‌های آشکار میسر می‌شود (نصار، ۱۳۶۶: ۷۲؛ بعلی، ۱۳۸۲: ۲۶). بدین‌جهت بی‌سبب نیست که در آثار او عباراتی چون «جست‌وجوی سبب»، «سبب طبیعی»، «خصیصه طبیعی»، «قاعده طبیعی»، «دلالت طبیعی» و «دلالت عقلی» یافت می‌شود که همگی حاکی از توجه وی به علت می‌باشد (نصار، ۱۳۶۶: ۷۷).

نمونه‌های متعددی از پی‌جویی علل وقایع موردنظر ابن‌خلدون در آثار او می‌توان یافت. برای مثال، ابن‌خلدون معتقد است که جوامعی که دارای ساختار و سازمان مشابهی باشند، تحت قوانین مشابهی عمل خواهند کرد اگرچه از منابع یا موقعیت متفاوتی در مناطق و اقلیم‌های جغرافیایی مختلف باشند (خالد، ۲۰۰۰: ۳).

تاریخ‌گرایی و ابن‌خلدون

آثار ابن‌خلدون با مشخصه‌های «تاریخ‌گرایی» در معنای متعارف آن، خواه در قالب شاخه آلمانی و خواه در قالب شاخه انگلیسی آن، نیز انطباق دارد. تاریخ‌گرایی در برداشت آلمانی از مشخصه‌هایی چون امکان‌ناپذیری توصیف و تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی توسط نظریه‌های عمومی، فقدان قابلیت ارزیابی پدیده‌های انسانی و اجتماعی با هنجارهای جهان‌شمول و لزوم فهم پدیده‌های انسانی و اجتماعی برحسب ملاک‌هایی چون خاص‌بودگی و فردبودگی برخوردار بود. برداشت انگلیسی از تاریخ‌گرایی با مشخصه‌هایی نظیر امکان‌پذیری «پیش‌بینی» وقایع آینده به مدد «کشف روندهای گذشته» و تدوین آن‌ها در قالب قوانین جهان‌شمول، امکان‌ناپذیری انجام آزمایش قابل‌کنترل و لزوم تبیین‌های تفریدی معرفی شد. با این‌که اخیراً خوانش‌هایی از آثار ابن‌خلدون در معنای مدرن تاریخ‌گرایی، یعنی «روایت»، نیز انجام شده است، اما در این نوشتار بر جنبه‌هایی از آثار ابن‌خلدون تمرکز می‌شود که احیاناً با تاریخ‌گرایی در معنای متعارف آن موافق قلمداد می‌شود.

ابن‌خلدون و رهیافت کل‌نگرانه به نظریه‌های اجتماعی و تغییر اجتماعی. نمونه‌های بسیاری از پیش‌بینی‌های مبتنی بر مشاهده روندهای گذشته و تعمیم آن به آینده در آثار ابن‌خلدون به‌ویژه در مورد عصیبت وجود دارد. به‌دلیل کثرت کاربرد این رهیافت در آثار ابن‌خلدون در این‌جا فقط به ذکر یک نمونه از این پیش‌بینی‌ها بسنده می‌شود.

سبب عمومی در تغییر و تبدیل احوال و عادات این است که عادات هر نسلی تابع عادات پادشاه آن‌هاست، چنان‌که در امثال و حکم آمده است: «مردم بر دین پادشاه خود باشند».... بنابراین تا روزگاری که ملت‌ها و نسل‌ها بتوالی ایام و اعصار در کشورداری و سلطنت تغییر می‌یابند اختلافات عادات هم نیز همچنان پایدار خواهد بود و وقوع چنین کیفیاتی اجتناب‌ناپذیر به‌شمار خواهد رفت (مقدمه، جلد ۱: ۵۲-۵۳).

ابن‌خلدون و تغییرپذیری شرایط آزمایشی. این ویژگی تاریخ‌گرایی بر امکان‌ناپذیری انجام «آزمایش» قابل‌کنترل در علوم انسانی و اجتماعی و توأم شدن آن با دو نوع تورش ناشی از اشخاص و ناشی از فرهنگ‌ها رجوع می‌کرد. در آثار ابن‌خلدون بیشتر به تورش ناشی از اشخاص اشاره می‌شود که به نوعی داده‌های حاصله از تحقیقات را نامعتبر جلوه می‌دهند. برای نمونه ابن‌خلدون در متن زیر بر تأثیر خصایص انسانی نظیر «گرافه‌گویی»، «تسلیم و سوسه شدن»، «شیفته عجایب شدن روح آدمی»، «جدی و صحیح قلمداد

کردن سخنان خود» بر حاصل مشاهدات محققان تأکید می‌کند.

... هم‌اکنون می‌بینیم که عموم مردم هم‌زمان ما وقتی درباره سپاهیان دولت‌های معاصر یا روزگاری نزدیک به این زمان به سخن می‌پردازند، و از اخبار لشکریان مسلمانان یا مسیحیان گفت‌وگو می‌کنند، یا به شمردن میزان مالیات‌ها، و خراج پادشاه، و مخارج مردم تجمل‌پرست و سرمایه‌ها و کالاهای ثروتمندان آغاز می‌کنند چگونه در اعداد راه گزافه‌گویی می‌سپزند و از حدود عادی در می‌گذرند و تسلیم و سوسه‌ها و خواب و خیال‌های شگفتی‌آور می‌شوند، چنان‌که اگر از دیوانیان رقم صحیح لشکریان پرسیده شود و مقدار سرمایه‌ها و سودهای توانگران به‌درستی تحقیق گردد و عادات و رسوم تجمل‌پرستان به‌خوبی روشن شود، آن‌وقت هزار یک ارقامی را که این گروه می‌شمردند نخواهیم یافت. و این عادت مبالغه‌گویی از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که روح آدمی شیفته عجایب و غرایب است و نیز چون بر زبان آوردن گزافه‌گویی آسان است و... سخنان خود را جدی و صحیح تلقی می‌کنند و در نقل کردن خبر واسطه موثق و راوی عادل هم نمی‌جویند و خود را به جست‌وجو و تحقیق نیازمند نمی‌دانند، از این‌رو عنان زبان را می‌گسلند و آن را در چراگاه دروغ آزاد می‌گذارند و همه آیات خدا را بازی و عبث می‌پندارند، و خریدار بازار یاهو‌سرایی و ژاژخایی می‌شوند تا از راه خدا به کجروی می‌گیرند و در ورطه گمراهی فرو می‌روند... (مقدمه، جلد ۱: ۱۶-۱۷).

علاوه بر این در آثار ابن‌خلدون به تورش ناشی از فرهنگ‌ها نیز اشاره می‌شود. برای نمونه ابن‌خلدون در متن زیر بر تأثیر تفاوت‌های فرهنگی نظیر تفاوت‌های زبانی بر نتایج تفسیرهای محققان از داده‌های تاریخی تأکید می‌کند. و از خبرهای یاد کرده واهی‌تر و موهوم‌تر، حکایتی است که مفسران در تفسیر سوره والفجر، در قول خدای تعالی: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ...** نقل کرده و لفظ ارم را نام شهری دانسته‌اند که به داشتن ستون‌ها موصوف بوده است... اما از آن روز در هیچ‌یک از مناطق زمین از این شهر خبری به‌دست نیامده و صحاری عدن که گمان کرده‌اند شهر مزبور را در آن بنیان نهاده‌اند، در میانه یمن است و یمن همچنان مسکون و آباد است و راه‌شناسان از هر سوی راه‌های آن را پیموده‌اند ولی از این شهر به‌هیچ‌رو خبر نداده‌اند و هیچ‌یک از محدثان و اخباریان نیز درباره آن خبری نیاورده و هیچ‌یک از افراد ملت‌ها و امت‌ها آن را یاد نکرده‌اند... و آنچه مفسران را به‌چنین تفسیری واداشته، اقتضای صنعت اعراب [یعنی حرکات رفع و نصب و جر] است به این‌که کلمه ذات‌العماد صفت ارم باشد و عماد را به‌معنی ستون‌ها تفسیر کرده‌اند، و در نتیجه تعیین شده است که ارم بنا یا شهری است. و قرائت ابن‌الزبیر، عاد ارم، به‌طور اضافه و بی‌تنوین به‌نظر آنان پسندیده آمده و آنان را متوجه این معنی ساخته است. سپس برای توجیه آن بر این حکایات واقف شده‌اند که به افسانه‌های ساختگی شبیه‌تر و به دروغ‌های افسانه‌آمیز خنده‌آور نزدیک‌تر است... (مقدمه، جلد ۱: ۲۳-۲۴).

ابن‌خلدون و نسیب تعمیم‌ها. از نظر ابن‌خلدون، تنها تاریخ (در مقابل علم عمران) است که می‌تواند علل ویژه «رویدادهای خاص» را بیان کند (شرف‌الدین، ۱۳۸۸: ۶۲). کاربرد مفهوم «علل ویژه» (در مقابل علل عام) و همچنین تأکید او بر موضوع تبیین که «رویداد خاص» (در مقابل رویداد عام) است حاکی از آن است که ابن‌خلدون به نحوی دست‌اندرکار ارائه «تبیین‌های تفریدی» موردنظر تاریخ‌گرایان است. تبیین‌های تفریدی در آثار او ناظر به برقراری «معقولیت تاریخی» است.

معقولیت تاریخی تکنیکی است که در آن «توالی وقایع منفرد» کشف و در چارچوب ارتباط با واحدهای اجتماعی و کلّ اجتماع مورد بررسی قرار می‌گیرند (نصار، ۱۳۶۶: ۱۰۳). از دیدگاه ابن‌خلدون نیز، تبیین یک رویداد انسانی و اجتماعی به‌لحاظ بی‌همتایی غیرقابل‌انکارش از دو جنبه «انفراد زمانی» و «بعد اجتماعی» برخوردار است. هر پدیده تاریخی به ناچار اجتماعی است و تحول زمانی با تحول عمومی جامعه پیوند دارد. بنابراین، تبیین یک رویداد با قراردادن آن در «مجموعه‌ای از شهادت‌ها و دلالت‌های بی‌شمار و همواره متغیّر» میسر می‌شود. این وجه از آثار ابن‌خلدون الگوی قانون فراگیر همپل را به چالش می‌کشد.

وجه متمایز تکنیک معقولیت تاریخی، تمایز بین ماهیت امر ممکن و ناممکن از طریق مقایسه با ذهن روشن و با هوش بومی مستقیم است. در این راستا، پژوهش‌گر رویدادهایی که در فضای رخدادهای امکان‌پذیر باشند را می‌پذیرد و آنچه که در فضای رخدادهای غیرممکن باشند را ردّ می‌کند. این امکان‌پذیری از وجه منطقی نیست بلکه از وجه مادی است: «بنابراین وقتی به بررسی منشأ یک چیز، جنس و علامت و حدود اندازه آن، شدت و قوت آن می‌پردازیم می‌توانیم در خصوص رابطه این عوامل با

شرایط وقوع آن داوری بکنیم، و آنچه را که از محدوده آن‌ها خارج است، به‌عنوان ناممکن قلمداد کنیم» (هورانی، ۱۹۸۲: ۱۰۱). صرفاً به‌عنوان نمونه چند بند از کاربردهای تکنیک معقولیت تاریخی در آثار ابن‌خلدون که البته در مواردی با چاشنی مشخصه‌های پوزیتیویسم نیز همراه است، ارائه می‌شود:

یکی از نمونه‌های این‌گونه اشتباه‌کاری‌ها شماره لشکریان بنی‌اسرائیل است و چنان‌که مسعودی و مورخان آورده‌اند پس از آن‌که موسی، (ع) هنگام آوارگی در، تیه» [نام یک بیابان] اجازه داد که هر که طاقت و توانایی دارد، به‌ویژه از سن بیست به بالا، سلاح برگیرد، به‌شمردن سپاهیان بنی‌اسرائیل دست یازید، و عده آن‌ها را ششصد هزار تن یا فزون‌تر یافت. در صورتی‌که اگر وسعت و گنجایش مصر و شام را در برابر چنین سپاه‌گرانی بسنجیم مایه حیرت می‌شود، چه هر کشوری را در خور گنجایش آن لشکریانی است که می‌تواند مستمری آن‌ها را پردازد، و اگر از میزان معین و لازم در گذرند مایه دشواری و مضیقه آن کشور می‌شوند، چنان‌که عادات متداول و وضع معمولی ممالک گواه بر این امر است. گذشته از این، اگر سپاهیان را با این عدد افزون که دو برابر یا سه برابر مد نظر را صف آن‌ها فرا خواهد گرفت، ترتیب دهند بعید به‌نظر می‌رسد که بتوان به‌سبب تنگی نبردگاه و دوری آن از لشکریان در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها از آن‌ها استفاده کرد، زیرا چگونه ممکن است چنین صفوفی به نبرد برخیزند یا صفی بر دشمن غالب آید، در حالی‌که یک‌سر صف سر دیگر را درک نمی‌کند و روزگار کنونی گواه صادقی بر این امر است و شباهت گذشته به آینده از شباهت آب به آب هم بیشتر است (مقدمه، جلد ۱: ۱۴).

او همچنین اخبار مربوط به موضوع زیر را هم به استناد شواهد تجربی و هم به استناد تکنیک معقولیت تاریخی رد می‌کند: همه این اخبار [اخبار مربوط به سرگذشت تباعه، پادشاهان یمن و جزیره‌العرب] از صحت دور و براساس وهم و غلط مبتنی است و به افسانه‌ها و داستان‌های ساختگی بیشتر شباهت دارد، زیرا تباعه در جزیره‌العرب سلطنت داشته‌اند و پایتخت و مقر فرمانروایی آنان در صنعا یمن بوده است... چنان‌که در نقشه جغرافیایی دیده می‌شود. ... و بعید به‌نظر می‌رسد که پادشاهی عظیم با سپاهیان فراوانی از این راه بگذرد بی‌آن‌که آن نواحی جزء متصرفات او گردد. چنین پیش‌آمدی برحسب عادت ممتنع است، چه در نواحی خط سیر او عمالقه و کنعانیان در شام و قبطیان در مصر سکونت داشته‌اند و عمالقه مصر و بنی‌اسرائیل شام را در حیطه اقتدار و تصرف خویش درآوردند، در صورتی‌که هرگز مورخان اخباری روایت نکرده‌اند که تباعه یمن با هیچ‌یک از این ملت‌ها جنگیده یا یکی از این نقاط را متصرف شده باشند. ... گذشته از این مسافتی که باید از یمن تا مغرب پیمود بسیار دور است و سپاهیان به آذوقه و علوفه و توشه‌های بسیاری نیازمند می‌باشند، بنابراین اگر وی ممالک و نواحی سر راه خود را تصرف نکرده باشد و بخواد از آن‌ها بگذرد ناگزیر باید از طریق غارت و دستبرد به مزارع و دهکده‌های پیرامون راه بسیج سفر و آذوقه سپاهیان خود را به‌دست آورد و بنابر عادت چنین روشی برای تأمین وسایل سفر و نیازمندی‌های سپاهیان عظیمی کافی نخواهد بود، و اگر فرض کنیم وی ضروریات و علوفه و آذوقه لشکریان خود را از نواحی متصرفی خود نقل کرده باز هم این اشکال پیش می‌آید که او از کجا این‌همه چهارپایان برای حمل کردن بسیج سفر خود به‌دست آورده است؟ پس ناچار باید بگوییم او در سرتاسر مسیر خود از مناطقی گذشته که مسخر او بوده است تا از این راه بسیج و توشه خود را تأمین کند و اگر بگوییم که این سپاهیان بی‌جنگ و خونریزی از بلاد مزبور گذشته و توشه خود را از طریق مسالمت به‌دست آورده‌اند، این فرض از همه شقوق دشوارتر و ممتنع‌تر است و باورکردنی نیست... (مقدمه، جلد ۱: ۱۹-۲۰).

تکنیک دیگر ابن‌خلدون در تبیین‌های تاریخ‌گرایانه «مقایسه» بود. از دیدگاه او، برخلاف علم عمران که پی‌جوی قوانین عمومی است، تاریخ در پی ارائه تبیین‌هایی است که «علل فاعلی» و «کیفیت حدوث وقایع» در آن لحاظ شده باشد. لازمه دسترسی به چنین هدفی استفاده از تکنیک «مقایسه» است. او در تبیین‌های خود از دو نوع مقایسه استفاده کرد. اول، مقایسه متکی بر «تشابه» و دوم، مقایسه مبتنی بر «تباين». مقایسه نوع اول به تشابه دو مجموعه از وقایع در دو دوره تاریخی گذشته و حال می‌پردازد. نتایج چنین مقایسه‌ای امکان «تعمیم و تسری» نتایج به موارد مشابه را فراهم می‌کند. مقایسه نوع دوم به تفاوت دو مجموعه از وقایع در دو دوره تاریخی گذشته و حال می‌پردازد. حاصل این کار شناخت وجوه اختصاصی و منحصر به‌فرد هر موضوع مورد مقایسه است. با این‌حال، ابن‌خلدون معتقد بود که در تاریخ مقایسه‌گرایی دشوار و نامطمئن است، چون بنیان کار نامشخص و تاریخ مدام

در حال تحول است (نصار، ۱۳۶۶:۱۰۳).

قرائنی از این دست نشان‌دهنده آن است که تاریخ‌گرایی ابن‌خلدون بیشتر با برداشت انگلیسی از تاریخ‌گرایی با مشخصه‌هایی نظیر امکان‌پذیری «پیش‌بینی» وقایع آینده به مدد «کشف روندهای گذشته» و تدوین آن‌ها در قالب قوانین جهان‌شمول، امکان‌ناپذیری انجام آزمایش قابل‌کنترل و لزوم تبیین‌های تفریدی تطابق دارد تا با برداشت آلمانی از آن. با وجود وقوفی که ابن‌خلدون به مشخصه‌های تاریخ‌گرایی دارد، اما در عمل او تاریخ‌گرایی را به‌عنوان مقدمه‌ای ضروری برای پوزیتیویسم به‌کار بُرد نه بالعکس.

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که از فحوای این نوشتار استنباط می‌شود در میان پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی دیوار حائل وجود ندارد. هیچ‌یک از این دو راهبرد تبیینی بر دیگری تقدم ندارد. اما در عین حال، این دو شیوه‌های متفاوتی برای تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی هستند و در مواقعی این امکان پیش می‌آید که یکدیگر را تکمیل کنند. هدف هر دوی این راهبردها «تبیین» است، اما، این کار را به دو شیوه متفاوت انجام می‌دهند. تاریخ‌گرایی با ردیابی مراحل وقوع حوادث جزئی منجر به یک رویداد تاریخی و پوزیتیویسم با قرار دادن آن رویداد تاریخی در زمره وقایعی از نوع وقایع مشمول قوانین عام به تبیین می‌پردازد. بدین لحاظ اندیشمندی که گام در وادی تبیین پدیده‌های مورد مطالعه علوم انسانی اجتماعی می‌نهد باید تکلیف خود را با نحوه تبیین خود مشخص کند. محقق نباید میان رفتن به سوی قوانین عام و جهان‌شمول از یک طرف و احتمالات تاریخی از طرف دیگر سرگردان باشد (ترنر، ۲۰۰۶:۴۶۲). سرگردانی در این وادی با خطر درافتادن با نسبی‌گرایی همراه است (انکرسمیت، ۱۹۹۵:۱۴۴).

در پاسخ به این سؤال که آیا ابن‌خلدون در مقام تبیین‌گری یکی از این دو راه پوزیتیویسم یا تاریخ‌گرایی را انتخاب کرد و آیا او مثل کارل مارکس و ماکس وبر بود که از طرفی دامن نوع‌گرایی و جهان‌شمول‌گرایی را چسبیده بودند و از طرفی دیگر در برابر احتمالاتی بودن تاریخ سر تعظیم فرود آورده بودند، ادعای این نوشتار این است که «در مقام تبیین‌گر پدیده‌های انسانی و اجتماعی، موضع پوزیتیویسم برای ابن‌خلدون برزنده‌تر است تا موضع تاریخ‌گرایی». تأکید ما در این مقاله بر «برزنده‌تر بودن» عنوان پوزیتیویست بر آثار ابن‌خلدون به معنای فقدان مشخصه‌های تاریخ‌گرایی در آثار ابن‌خلدون نیست. در این مقاله هم شواهدی بر تاریخ‌گرا بودن و هم شواهدی دال بر پوزیتیویست بودن ابن‌خلدون ارائه شد و از این رو او هم پوزیتیویست است هم تاریخ‌گرا. اما همان‌طور که مشخص است اکنون در موضع داوری رأی ما برآزش بیشتر آثار او به پوزیتیویسم است تا با بیشتر مشخصه‌های تاریخ‌گرایی.

برای این ادعا، چند دلیل از دل این نوشتار قابل استخراج است. دلیل اول، اظهارات خود ابن‌خلدون که در آن به‌طور آگاهانه و به دفعات متعدد هدف خود را ارائه تبیین‌های کلی، فراگیر، علت و معلولی، اثبات‌پذیر و بی‌استثنا (مطابق با مشخصه‌های پوزیتیویسم) ذکر کرد. دلیل دوم، آن‌چه در عمل انجام داد، خواه یا ناخواه، پیش از آن‌که با مشخصه‌های تاریخ‌گرایی موافق افتد با مشخصه‌های پوزیتیویسم موافق افتاد. دلیل سوم، همچون کسانی که به انتقاد از الگوی فراگیر همپل قدّ برافراشتند و اعلام کردند که آزمون هر گزاره‌ای، گیریم فراگیر، جز از طریق گردآوری شواهد تاریخی محدود به تجربه میسر نیست، ابن‌خلدون نیز به تعامل مداوم این دو، یعنی فراتر رفتن از جامعه‌شناسی به تاریخ و بالعکس^{۳۹} هم وقوف داشت و هم در عمل چنین کاری را انجام داد. برای او این تعامل از رابطه علم عمران با تاریخ شکل می‌گیرد. وی رابطه تاریخ و علم عمران را از چند منظر مورد ملاحظه قرار می‌دهد. اول، علم عمران «از لحاظ منطقی» بر علم تاریخ متأخر است. چون اول باید به «نقل اخبار» بعد باید به «جست‌وجوی علل وقوع وقایع مستتر در اخبار» اقدام کرد. به سخن دیگر، تاریخ بر عمران مقدم است چون «وسیله‌ای» است برای کشف قوانین عمومی و علت‌یابی و سایر مشخصه‌های مدنظر پوزیتیویسم. بدین‌سان او تاریخ‌گرایی را در آغوش پوزیتیویسم قرار می‌دهد. دلیل چهارم، ابن‌خلدون همانند آن‌چه که بعدها آگوست کنت مدعی شد، معتقد بود که هر دانشی که به عمل مثبت در جامعه کمک کند، مفیدتر است. به‌زعم وی، علم تاریخ با اهمیت و دانشی بزرگ و مفید است چون کمک می‌کند انسان خردمند با آگاهی از نحوه تصمیم‌گیری گذشتگان در شرایط مشابه اقدام به تصمیم خردمندانه‌تری بکند. از دیدگاه او راه مناسب گذشتگان منجر به کامیابی آن‌ها شده است و راه نامناسب‌شان منجر به ناکامی‌شان، پس انتخاب راه با انسان خردمند است نه با خود تاریخ. تاریخ راه‌های بهتر

^{۳۹}. این همان چیزی است که Abduction نامیده می‌شود.

را نشان می‌دهد نه این‌که راه بهتر را انتخاب کند. بدین‌سان گفتار و کردار علمی ابن‌خلدون با ادعای محوری «کاربرد دانش برای نظم و ترقی امور انسانی و اجتماعی» مدنظر پوزیتیویسم گنت نیز موافق افتاد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی ابن‌خلدون*، تهران: تبیان.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *مقدمه*، ترجمه محمدپروین گنابادی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بارنز، ه، بکر، ه (۱۳۵۸)، *تاریخ اندیشه اجتماعی*، ترجمه جواد یوسفیان و علی‌اصغر مجیدی، تهران.
- بعلی، فواد (۱۳۸۲)، *جامعه، دولت و شهرنشینی: تفکر جامعه‌شناسی ابن‌خلدون*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ریترز، جورج (۱۳۸۲)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۸۷)، «چرا ابن‌خلدون بنیان‌گذار جامعه‌شناسی نشد؟»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی*، نیمه اول ۱۳۸۷، صص ۱۳-۳۸.
- شرف‌الدین، سیدحسین (۱۳۸۸)، «روش‌شناسی ابن‌خلدون»، *پژوهش*، سال اول، شماره اول، صص ۴۹-۱۰۴.
- طباطبائی، جواد (۱۳۷۴)، *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی*، تهران: طرح نو.
- غراب، ناصرالدین (۱۳۷۶)، *روش‌شناسی ابن‌خلدون*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: تقی آزادارمکی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- فرهانی‌منفرد، مهدی (۱۳۸۲)، «دیدگاه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ابن‌خلدون درباره تاریخ»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۱۲۵-۱۵۸.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی رشد و اقوال علم در ایران*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- لاکوست، ایولا (۱۳۶۳)، *جهان‌بینی ابن‌خلدون*، ترجمه مظفر مهدوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۴)، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: نشر صراط.
- منتظر قائم، اصغر (۱۳۸۵)، «روش‌شناسی تاریخی-تحلیلی ابن‌خلدون»، *نامه تاریخ پژوهان*، سال دوم، شماره ۶، صص ۹۴-۱۱۱.
- نجفی، موسی و جمیله علم‌الهدی (۱۳۸۱)، «نقدی بر نظریه استنفورد در تاریخ و مبانی روش تحقیق در علوم اجتماعی».
- نصار، ناصف (۱۳۶۶)، *اندیشه واقع‌گرای ابن‌خلدون*، ترجمه یوسف رحیم‌لو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Ankersmit, F.R. (1995). "Historicism: An Attempt at Synthesis", *History and Theory*, Vol. 34, No. 3, pp. 143-161.

Blaikie, Norman (2007). *Approaches to Social Enquiry*, Polity Press, Cambridge.

Clarke, Chris (2009). "Paths Between Positivism and Interpretivism: An Appraisal of Hay's Via Media", *Politics*, Vol. 29, N. 1, pp. 28-36.

Hourani, George F. (1982). "Ibn Khaldun's Historical Methodology", *The Maghreb Review*, Vol. 7, 5-6, pp. 99-102.

Khalid, Haniza (2000). *Comparing Ibn Khaldun and the New Institutional Economics*, International Islamic University, Malaysia.

Mandelbaum, Maurice (1961). "Historical Explanation: The Problem of Covering Laws' *History and Theory*, Vol. 1, No. 3, pp. 229-242.

Mcculagh, C. Behan (2000). "Bias in Historical Description, Interpretation, and Explanation", *History and Theory*, Vol. 39, No. 1, pp. 39-66.

Murphey, Murray G. (1986). "Explanation, Causes, and Covering Laws", *History and Theory*, Vol. 25, No. 4, pp. 43-57.

Ritzer, George (2005). *Encyclopedia of Social Theory*, Sage Publication.

Sprinzak, Ehud (1972). "Weber's Thesis as an Historical Explanation", *History and Theory*, Vol. 11, No. 3, pp. 294-320.

Topolski, Jerzy (1991) "Towards an Integrated Model of Historical Explanation", *History and Theory*, Vol. 30, No. 3, pp. 324-338.

Turner, Jonathan H. (1985). "In Defense of Positivism", *Sociological Theory*, Vol. 3, No. 2, pp. 24-30.

Turner, Jonathan H. (2006). "Explaining the Social World: Historicism versus Positivism", *The Sociological Quarterly*, Vol. 47, PP. 451-463.

Zaid, Ahmad (2003). *The Epistemology of Ibn-Khaldun*, Routledge, Curzon.

غلامرضا جمشیدیها، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است (نویسنده مسئول).

gjamshidi@ut.ac.ir

علی بقائی سرابی، مربی گروه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است.

